

ملکیه از استقلال موجودی و غنای قوامی عاری میباشند از این قسم محسوب شوند و چنانچه برای هر یک از اقسام سه گانه کلمات و الفاظ میزانی مقرر است تمام تصرفات و تبدیلات و تحولات و بالاخره کلیه تقطیعات و اشتقاقیات وارد بر آن کلمات بتوسط آن میزان شناخته شود همچنین است حال کلمات وجودیه.

پس برای هر دسته و طائفه از آنها میباید میزان و مرجعی موجود باشد که جهت وحدت آن طائفه بوده و مناط فعلیت کمالات آن صنف باشد بالاخره هر طائفه از مخلوق الهی را میزان کمال و مرجع فعلیات و تحولاتی است که تمام تصرفات و احوال و کلیه اوضاع ممکنه و تقطیعات متصوره، اعم از مضار و منافع مصالح و مفاسد و غیره بتوسط آن میزان واقع گردیده و بوسیله آن مرجع شناخته میشود این جهت وحدت و میزان معرفت کلمات وجودیه را در لسان شرع (امام مبین) و (کلمات تامه) و در زبان فلاسفه (رب النوع) گویند از این بیان معلوم شود که هر رسولی میباید مظهر یک طائفه از کلمات و حقایق وجودیه بوده و کمالات یکدسته موجودات آفاقی و انفسی از وی ظاهر و هویدا گردد و بهمین جهت مرئی و مکمل امت خود و میزان اعتدال و قسطاس استقامت رعیت خویش قرار داده شده است و نیز از آنچه گفته آمد تفاوت درجات انبیاء و اختلاف مراتب آنان بخوبی روشن و آشکار میگردد (تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض الخ) چه هر یک مظهر و میزان قسمتی از کلمات و مرجع مراتب مختلف حقایق وجودیه میباشد.

پس بعضی جهت وحدت اسماء و برخی امام افعال و پاره ای میزان و رب النوع حروف الهیه بشمارند و شاید انقسام حضرات انبیاء (اولوالعزم) (رسول) (نبی) نبی تشریح و نبی تعریف و غیره از همین باب بوده.

اصل چهارم

در ضمن بیان تفسیر (الحمد لله) اشاره رفت که هر یک از اشیاء و موجودات بمقدار وجودی و بر حسب مرتبه فعلی خود حمد حضرت حق و ثناء صانع مطلق گوید و چون رسول جهت وحدت یکدسته از موجودات

بشمار است پس باید تمام حمد رعیت و امت خویش را بتمنهایی ادا کند بحکم قاعده (بسیط الحقیقه الخ) و از این رو هر نبی و رسولی حامل لواء حمد طائفه از حقایق وجودیه میباشد و بدیهی است که مراد از این تحمل لواء حمد همان جامع بودن کمال و حاوی شدن فعلیات وجودیه است بطور بساطت و وحدت بالجمله هر یک از حضرات انبیاء حامل لواء مخصوصی است که بر حسب مراتب و درجات آنان متفاوت و مختلف شود و این اختلاف بطریق محیط و محاط و بر وجه سعه و ضیق کلیت و جزئیت و بطور دوائر صغار و عظام تغییر مییابد.

پس لواء حمد رسول کامل محاط است بلواء حمد رسول اکمل و لواء نبی اتم محیط است بر لواء نبی تام و از همین جهت لواء عموم انبیاء تحت لواء حقیقت محمدی (ص) درآید چنانچه فرمود (آدم و من دونه تحت لوائی الخ).

پس هر رسولی باید بمقدار تام کمالات و فعلیات امت خویش اظهار صفات ثبوتیه الهیه بنماید تا حامل لواء حمد گردد البته این جامعیت صفات کمال بواسطه ظهور لوازم و آثار و توابع آن شناخته میشود از این رو میتوان گفت که محیط رسالت هر رسولی بر حسب سعه و ضیق مقام او تغییر پذیر است و بدوائر محیطی و محاطی منقسم میگردد و اوسع دوائر نبوات فلك اعظم محمدی (ص) است و از جهت همین اختلاف دوائر و افلاك رسالات است که هر یک از انبیاء دارای حد مخصوص و قطعه خاصی گردیده که در حد و مقدار هر گونه تصرف و تغییر و تبدیل و قدرت بر هر گونه تحریکی دارا میباشد.

اصل پنجم

مکرر گوشزد نموده ایم که اسماء الهی بر دو گونه منقسم شوند اسماء جمالیه و اسماء جلالیه و دسته اول را با اسماء حسنی و غیر آن منقسم ساخته اند و هر یک از این اقسام مظهری طلب کند مابین موجودات. پس جواهر مجرد و انوار قاهره مظهر اسماء حسنی چنانچه موجودات آفاقی و انفسی مظاهر سائر اسماء بشمارند و بهمین نکته اشاره دارد خبر (نحن اسماء

الله الحسنی التي يدعی بها فیستجاب الخ) صادق علیه السلام بالجمله انبیاء و اولیاء مظاهر اسماء جمالیه هستند چنانچه شیاطین و ابالسه و کفار و منافقین مظاهر اسماء جلالیه میباشند و چنانچه یک عده از اسماء تحت تربیت اسم دیگری واقع میشوند که جامع حقایق و نسب و ارتباط مابین آنهاست و از همین جهت نسبت بآن طایفه اسم اعظم و آدم اول و امام الاسماء نامیده شود همچنین مابین مظاهر اسمی غیرمتناهی الهی امام و پیشوائی موجود است که مرجع کمالات و مدبر نسبت و ارتباطات و واسطه گرفتن فیوضات و فعلیات آنها بشمار است و بهمین منوال است حال ائمه اسماء و مظاهرشان تا برسد بامام الائمه و اسم اعظم مطلق و جامع کل با مظهر آن اسم اعظم که رب الارباب و خاتم الانبیاء و خلاصه و نقاوه مظاهر وجودیه و مربی کل اجزاء عالم و مرات اتم پروردگار است چنانچه کلام معجز نظامش (انا سید ولد آدم ولا فخر) بدان دلالت دارد ذیل حدیث را که (ولا فخر) بوده باشد ممکن است باره مهمله وزاء معجمه خواند و هر دو صحیح است چه فخر بازاء بمعنی باطل سرائی است.

پس معنی حدیث چنین شود من سید و مالک و مربی اولاد آدم و خلاصه و نقاوه موجودات هستم این گفته من از روی حقیقت است نه خیال باطل و مقصودم افتخار نمودن نیست بلکه اظهار مرتبه وجودی و تقدم رتبی است و اینکه منم واسطه در فیض الهی و رحمت واسعه.

پس از دانستن خواص رسالت و شناختن آثار و لوازم نبوت گوئیم چون نور یزدان شناسی دو قلب ساطع شود و تجلی معرفت ذات بذات دست دهد و

حقیقت (اعرفوا الله بالله) جلوه گر آید احاطه اجمالی بکلمات وجودی و یا اطلاع بر اسماء الهی و ذوق جمالیه و درک حروف اسم اعظم و شناسائی مظاهر هر یک نیز پدیدار گردد در این حال سالک میتواند بداند رسول در چه درجه و کدام قطعه از ملک رسالت و محیط بکدام دایره از دوائر آن میباشد و صاحب چند حرف از حروف اسم اعظم و ناطق بکدام کلمه وجودی و متخلق بچه قسم اخلاق خداوندی و مظهر کدام اسم الهی است.

پس در این صورت رسول را بر رسالت شناخته زیرا مجموع خواص و لوازم شیئی معرف حقیقی او میباشد بالجمله چون خصائص رسالت بخوبی دانسته شود انسان میتواند آنخواص و خصال را بر مدعی نبوت تطبیق نموده دعوی را تصدیق یا رد نماید.

پس معرفت رسول بدارا بودن خواص و خصائص رسالت خواهد بود و این معنی عین شناختن رسول است بر رسالت.

ضمناً باید دانست که اطلاع بر بعضی کلمات وجودی و حقایق عینی و معرفت قسمتی از حروف اسم اعظم و دانستن برخی اسماء و اخلاق الهی و شناختن معدودی از دوائر جزئیه ممکنست نه اطلاع بر تمام آنها مگر برای برخی از راسخان در علم و بهمین جهت معرفت انبیاء اولوالعزم و بالخاص خاتم السفراء که حامل لواء حمد و صاحب تمام کلمات و حروف سایر خواص رسالت است و در نهایت درجه صعوبت و اشکال میباشد این بود خلاصه بیان این فقره از روایت ولی بعضی اسرار مهم در مقام موجودات که از ذکر آنها فعلاً خودداری میشود و ممکن است با تأمل در اطراف آنچه گفته آمد بباره از آنها اطلاع یافت.